

بنياد فرهنگي كهزاد



سيد جمال الدين افغانى

استاد خليل الله خليلي

سید جمال الدین افغانی

استاد خلیل الله خلیلی

بنیاد فرهنگی کهزاد

دهر بی اهل نظر عرصه جانفرسائیست نور حق گر نشدی مشتعل از سینه طور آفرینش چو تن و جسم وی ارباب دل است نیست گر قافله سالار شناسای طریق خلق آشفته افکار دلاویز ویست نشود دستخوش سیر حوادث هرگز	سهمگین غمکده رنج فرا صحرائیست اهل انصاف نگفتند که سینا جائیست چشم اگر نیست جهان پیکر نابینائیست کاروان ره سیر منزل ناپیدائیست هر که بر شاهد حق شیفته و شیدائیست ای خوش آن نقش که بر لوح قلوبش جائیست
---	---

ملک دلها نشود فتح بجز فضل خدای
بحوادث نرود نقش حقیقت ز جای

مدتی وهم بر اندیشه جهانبانی داشت مایه ناز بشر کاخ گران پایه عدل گوهر حق که همه کون و مکان قیمت اوست یوسف مصر حقیقت شده زندانی وهم وقت آن بود که درهم شکند بند فسون وقت آن بود که پا مال کند مرز ستم	دیو در کشور جم عرش سلیمانی داشت پیش سیلاب مظالم سر ویرانی داشت در کف آز و هوس روی به ارزانی داشت چشم بر بدرقه همت کنعانی داشت آنکه در بازوی خود معجز عمرانی داشت حق که بر ملک خدا حکم جهانبانی داشت
--	--

ناگهان پرده بر افگند فروغ تحقیق
باز آورد جهان را ز غوایت بطریق

این ضیا بارقه مطلع بطحائی بود تیز پرواز عقابی که بیک جلوه قدس نعره دعوت حق بود که بیدار کند آنکه ره گمشدگان سفر گیتی را تا دمد روح نو اندر تن افسرده شرق آنکه اکنون بدل خاک سپردیم ورا	مشعلی مقتبس از نور ید الهی بود تنگ بر همت او طارم مینائی بود هر گران خواب که در بند تن آسائی بود مشعل نور هدی شمع شناسائی بود راستی در دمش اعجاز مسیحائی بود دل بیدار جهان دیده بینائی بود
---	---

آفتاب فضلاً نخبه احفاد رسول
نخل شاداب وطن دوحه زهرای بتول

سید راست روان میر مبارک نظران	آه ای سرور و سر حلقه روشن گهران
پسر نیک بود حافظ دین پدران	سنت قدسی آبا ز تو روشن گردید
پرتو فیض تو از دیده کوتاه نظران	پرده ظلمت دیرینه او هام فگند
منکر ذات تو کس نیست بجز بی بصران	منکر مهر درخشان نبود جز خفاش
بیشتر ناز کند بر تو وطن از دگران	مادران ناز بفرزند هنرمند کنند
دگر از رنج فراق تو نباشد نگران	مهربان مادر کشور نگران بود بتو

چاک کردند کنون سینه زیبای وطن
تا کنی جای در و ای دل دانای وطن

ننشیند سر هر بام و دری شاهینش	کوهساریکه بچرخ است سر تمکینش
آشیانی بجهان جز قلل سنگینش	طبع شهباز ترا نیز نیفتاد پسند
بهر آسایش اندر دل مهر آئینش	این همان خانه سنگ است که پرداخت وطن
از در و دشت وطن با نفس مشکینش	پس ازین بر تو صبا مشکفشان خواهد بود
روزگاران ترا با فلک و پرویش	کوهساران فلکسا همه شب ذکر کنند
بر مزار تو کند هدیه گل و نسرينش	هر بهاری که شود سبز گلستان وطن

شمع بالین تو افکار جوان خواهد بود
نور اندیشه صاحب نظران خواهد بود

روی بنما که بسویت نگرانند همه	سید اولاد وطن منتظرانند همه
بهترین گوهر خود باز فشانند همه	پیش تابوت تو کهسار وطن از سر صدق
در قدوم تو کنون مویه کنانند همه	رودهائیکه ببالین تو میگفت سرود
جای دارد که بچشمت بنشانند همه	منظر دیده صاحب نظران مسند تست
بوسه از دست تو یکباره ستانند همه	دست از رخنه تابوت برون آر که خلق
قد علم کن که ترا دیده توانند همه	دیر باز آمده شایق دیدار تو ایم

دیر باز آمده چشم وطن در ره تست
آرزوهای همه در همه جا همراه تست

خلیل الله خلیلی

/مجله آریانا، شماره ۴، سال ۴۴، اول ۴۴، ۱۳، کابل/نشر مجدد بنیاد فرهنگی کهزاد، جولای ۲۰۱۵/